

راه تربیت در جامع علم و ادب

قونها تربیت هم بمانند دیگر فعالیت‌های زندگی فردی و اجتماعی مثل حرفه و کار و اقتصاد و هنر و علم و اخلاق در متن فرهنگ ایران قرار داشت. به بیان دیگر زندگی مجموعه‌ای از فعالیت‌های هماهنگ بود که تربیت را هم شامل می‌شد. بهمین علت هیچگاه تصور تفکیک تربیت از زندگی به ذهن متفکری خطور نمی‌کرد بدانسان که کسی در پی آن نبود تا اقتصاد و یا علم و اخلاق را از زندگی منتزع کند و جدا از وحدتی که زندگی و فرهنگ داشت به این امور پردازد. نگاه کردن به زندگی به صورت مجموعه‌ای از فعالیت‌های هماهنگ و متعادل که در عین آمیختگی با یکدیگر از وحدتی عمیق برخوردارند اختصاص به فرهنگ جامعه مسا ندارد بلکه در همه جوامعی که سنت و معنویت غایت زندگی خاکی را توجه می‌کنند، بدینسان به زندگی نظر افکنده می‌شود و درست بهمین علت است که در یک تمدن سنتی بیان‌نگارش نظریات و افکار تربیتی محض یا اصلاً جائی ندارد و یا در حاشیه مباحث مربوط به فلسفه و ماوراءالطبیعه و اخلاقیات که در آنها کل زندگی و وجود انسان مورد بحث و نظر است مختصر اشاره‌ای هم به باره‌ای از نکات تربیتی می‌شود. برای مثال وقتی نوشته‌های امام محمدغزالی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم می‌بینیم که وی در احیاء علوم‌الدین و پاکیمیای سعادت نظر خود را در مورد انسان فی نفسه و زندگی وی بطور کلی بیان می‌کند و گه‌گاه اشاراتی هم به تربیت کودک دارد ولی نه آنهم جدا از متن زندگی. حتی در کتابی مثل ایها الولد که می‌توان آنرا

۱- بسیاری از علمای تربیت و مردم‌شناسان و جامعه‌شناسانی که به مطالعات مقایسه‌ای پرداخته‌اند بصور مختلف آمیختگی و امتزاج تربیت را با زندگی در جوامع سنتی نشان داده‌اند، در این میان ولفگانگ برتسینکا مربی و متفکر معروف آلمانی وضع تربیت در جوامع سنتی را به شیوه‌ای دقیق و عینی مورد بررسی قرار داده و سپس برای نشان دادن مشکلات تربیت در جوامع صنعتی متعدد به مقایسه وضع تربیت در دو جامعه سنتی و متجدد پرداخته است، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

Wolfgang Brezinka: Erziehung als Lebenshilfe, Wien 1965 (Erster Teil, Kap. III, S. 63-94).

بصورت يك متن تربیتی در نظر گرفت، بازکل زندگی و غایت و هدف آن مطرح است نه تربیت بصورت امری جدا از زندگی. در نتیجه جایز نیست که در مقام مقایسه علمای تربیت غزالی را مثلاً در ردیف روسولواک و دیوئی قرار داد، چه اکثر علمای تربیت در مغرب زمین افکار و عقایدی ابراز کرده اند که یا فقط در کنایها مانده و برای مدت زمانی کوتاه و گذرا در مجامع بحث و فحش علمی و دانشگاهی مورد توجه و علاقه دانشمندان حرفه‌ای تعلیم و تربیت قرار گرفته است و یا حداکثر بر افکار معلمان و دست اندرکاران مسائل آموزشی تا اندازه‌ای تأثیر کرده و بعد جزء تاریخ گذشته شده و از اعتبار افتاده است. هرگز افکار و عقاید آدمی مثل روسوحتی در سرزمین بومی او وارد متن زندگی نشده و عمل و رفتار مردم جامعه را متأثر نکرده است، درحالیکه نظر و افکار غزالی و مولوی هیچگاه از متن زندگی مردم جامعه، جدا نبوده اند و در طول سالیان دراز و هنوز هم راه‌گشای مسائل اساسی زندگی انسانها هستند منوط بر اینکه انسان امروز مثل اجداد خود بتواند مسائل اساسی و اصلی زندگی را با ظواهر و فروع آن اشتباه نکند.

در يك جامعه سنتی زندگی نظمی تجربه شده دارد که در آن جای اشیاء و امور و ارزشها و انسان مشخص و معین است، بهمین واسطه زندگی بصورت کلی تربیت می‌کند و بسا به یقینی دیگر آنچه در زندگی رخ می‌دهد و آنچه در زندگی هست اثری تربیتی دارد، و بدین نحو تربیت با زندگی عجین شده و با آن در آمیخته است.

در جامعه ما هم که هنوز در مایه سنتی است تا مدتی پیش صحبت از انشعاب فرهنگ و زندگی به تربیت و اقتصاد و علم و اداره نبود، چیزی وجود داشت بنام زندگی که فلسفه و علت و غایتی روشن و مورد قبول عام داشت. ارزشهایی که بر عمل و رفتار و کردار مردم، چه زن و چه مرد چه جوان و چه پیر و چه عامی و چه عالم، اثری انکار ناپذیر داشتند از سنت و تجربیات معنوی مایه می‌گرفتند و بهمین علت جنبه فردی و نسبی نداشتند. همه جا و در نظر همه مردم اعمال و صفاتی مقبول و اعمال و صفاتی مردود و منفور بود. مثلاً قناعت و جوانمردی را همه از صفات مقبول می‌شمردند و حرص و طمع و حسد را مذموم می‌دانستند. اما امروز دیگر چنین نیست، از صفات پسندیده و فضائل انسانی کمتر صحبت است و صفات ناپسند و مذموم هم در لباسی شرعی و عامه پسند ظاهر می‌شوند، در نتیجه آدمی طماع و ازمند و دنیا دوست را امروزه زرتنگ و موفق و با خبر از بازار و پول و اقتصاد می‌دانند. درست در همین نکته یعنی تصویری که از انسان و خصوصیات و امکانات او در گذشته و حال جامعه در دست است علل مشکلات و مسائل کنونی تربیتی جامعه امروز ایران و بالمال راهی که تربیت در پیش دارد باید جستجو کرد.

قدر مسلم راه و روال تربیت در جامعه سنتی ایران راهی تجربه شده بود که قرن‌ها دوام یافته بود. اما این روال اکنون با تردید روبرو است علت آنهم این است که افکار و عقایدی که از مغرب زمین راهی این دیار شده اند فضای صاف و وحدانی فرهنگ جامعه ما را آلوده و کدر کرده اند. کدورت و تیرگی و ابهام طبیعتاً حاصل تردید و فقدان وضوح و یقین است. و چون تردید و ابهام در طرز تفکر متجددین امروزی مغرب زمین و مقلدان شرقی

آنان، فی نفسه ارزش دارد و مد روز و علامت پیشرفت است ناچار برای تشریح و شناخت علل مشکلات کنونی تربیت در جامعه امروز ایران، باید به شناخت آندسته از افکار و عقاید مغرب زمینی‌ها پرداخت که تصویر جامع انسان را نخست در مغرب زمین در هم شکستند و تربیت هماهنگ و تعالی و کمال طلب او را با بن بست و اشکال روبرو کردند. وقتی اثر این افکار در انحراف مسیر تربیت در مغرب زمین روشن شد، می‌توان به وضع فعلی جامعه ایران برگشت و اثر برخورد این نوع افکار با افکار سنتی موجود در این فرهنگ که بصورت تضاد و اشکال بروز کرده، مورد مذاقه قرار داد.

نتیجه طبیعی افکاری که «براصالت انسان» حکم می‌کردند و با بروز رنسانس قرن چهاردهم و پانزدهم در اروپا توسعه پیدا کردند و هواداران فراوانی یافتند، پیدایش اختلاف و تفرقه و تشتت در زمینه فکر و نظر و عمل از یکسو و پذیرش ارزشهای نسبی و بالمآل ماده گرایانه از سوی دیگر بود. چه وقتی انسان، بدون در نظر گرفتن بعد متعالی او اصل است، بروز اختلاف و تفرقه و تضاد در حوزه فکر و نظر انسان اجتناب ناپذیر است، چون انسانها بی‌شمارند و هر کس برای خود نظر و عقیده‌ای دارد و از آنجا که اصلی بر ترو تعیین کننده هم بر افکاری که بر «اصالت انسان» تکیه می‌کنند مورد اعتنا نیست از نظر منطق و استدلال ضمانتی برای ایجاد وحدت و رفع اختلاف نظر بین افکار و عقایدی که جنبه و یا جزئی از انسان را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهند وجود ندارد. و نیز وقتی انسان اصل است، محدودیت هم از فکر و نظر انسان که فقط خود را قبول دارد انفکاک ناپذیر است. در نتیجه حکم کردن به اینکه آدمی از طریق امور محدود از جمله فکر و استدلال صرفاً بشری و یا عقل جزوی، جز به امور محدود نمی‌تواند رسید و یا حکم به نسی بودن ارزشها در رابطه با زمان و مکان حاصل همین فرض «اصالت انسان» است.

نگاهی به تاریخ فکر و فلسفه در مغرب زمین بعد از رنسانس شاید گواه کافی بر صدق ادعای فوق است. اختلاف و تفرقه‌ای که در بین مکاتب فکری و فلسفی در دنیای متجدد وجود دارد بدون تردید پدیده‌ای تازه و نوظهور است که با دنیوی شدن تمدن و تکیه بر اصالت انسان ارتباط مستقیم دارد. ممکن است کسی در مقام اعتراض بگوید که تفرقه و اختلاف وسیعی که در قرن چهارم و پنجم هجری در حوزه فرهنگ اسلامی پیداشده بود نشان‌دهنده این است که بروز اختلاف و تفرقه ناشی از طبیعت انسان است و نه نتیجه تکیه بر «اصالت انسان». در جواب کافی است اشاره شود که اولاً اختلافاتی که در حوزه فرهنگ اسلامی بروز کرده بودند بیشتر طبیعت کلامی داشتند نه اصولی، چه تقریباً همه فرق اسلامی وحی را بعنوان اصل پذیرفته بودند. ثانیاً با وجود بروز اختلاف، وحدت فرهنگی اسلامی تا هم اکنون حفظ شده است و بتدریج که از این قالب عدول میشود، اختلاف و تفرقه و تشتت هم به صورت امری اصولی که متأثر از

۱- رنه گنون حکیم فرانسوی این مسأله را در نوشته‌های خود مفصلاً مورد بحث قرار داده است. رجوع شود به: رنه گنون، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۹ و نیز مقاله: اوتوبی و بحران دوره جدید، نوشته: دکتر رضا داوری، در مجله: دانشکده، نشریه مرکزی دانشگاه تهران، سال اول - شماره دوم بهار ۱۳۵۴ صفحه ۱۰۲-۸۸.

پذیرش فکر «اصالت انسان» است در حوزه فرهنگ اسلامی آشکار شده است و شاید این اختلافات در آینده در سطحی وسعتر بروز کند. ولی مطالب بالا برای اثبات حقانیت این ادعا نیست که قبول وحی و سنت متضمن رفع اختلاف و تفرقه و دشمنی و اصطکاک بطور کلی است. چه قبول وحی و سنت بمعنی تحقق همه مدارج کمالی که انسان به عنوان خلیفه خداوند می تواند در خود فعلیت بخشد نیست، در نتیجه فقدان کمال و تعالی بیان کننده نقص و محدودیت نظر و عمل انسان است که خود بخود علت اختلاف و تفرقه و دشمنی است، چه اگر ممکن بود که همه انسانها کمال و تمامیتی که به صورت بالقوه در آنها وجود دارد، در خود تحقق بدهند و صورت فعلیت بخشد، اختلاف و تفرقه هم از بین جمع کاملان و وارستگان از بین می رفت. اما چون در عمل همه را رسیدن به مرحله کمال ممکن نیست، پیدایش اختلافات و تفرقه در بین اجتماعات بشری گریز ناپذیر است، منتها نسبت و وسعت و عمق اختلافات و تفرقه در جوامع سنتی و متجدد که بر دو اصل متفاوت وحی و اصالت انسان استوارند، نکته فوق العاده مهمی است که نباید از نظر دور نگهداشته شود.

غرض از آنچه گذشت، تصریح این مسأله بود که پیدایش مکاتب فکری و فلسفی که بر اصالت واقعیت خارجی جهان، و یا بر اصالت حس و نسیت و زندگی و ماده اصرار می کند، نتیجه اصل قرار گرفتن انسان است.

پس از بیان نکته فوق موقع آن رسیده است که به تشریح آن گونه افکار و عقایدی پرداخته شود که تربیت هماننگ و جامع الاطراف انسان را در جوامع غربی با اشکال روبرو کرده اند و با ایجاد نوعی هرج و مرج فکری مانع از دنبال کردن انگونه اهداف تربیتی شده اند که مایه ثبات و وحدت فرهنگ و جامعه انسانی تواند بود. این افکار و عقاید بدون شك افکار پیروان مکاتب مختلف اصالت نسیت است.

صرف نظر از ایرادی که از نظر استدلال و منطق بر مکاتب اصالت نسیت وارد

۱- صرف نظر از نکاتی که امام محمد غزالی در مورد امکان رفع اختلاف و تفرقه در بین اجتماعات بشری بیان می کند، زندگی خود وی نشان دهنده این حقیقت است که رسیدن به کمال و وضوح و یقین معنوی تنها راه ممکن رفع اختلاف است. قابل توجه است که غزالی فقیه و متکلم که عمری را به مناظره و مجادله با مخالفان خود پرداخته است، وقتی به روشنی و یقین می رسد در بیت المقدس بر سر تربیت ابراهیم با خدای خود عهد می کند که از این پس با کسی به مناظره و مجادله ننشیند. رجوع شود به: فرار از مدرسه، تألیف عبدالحسین زدرین کوب، تهران ۱۳۵۴ صفحه ۱۰۹ و ۱۴۵ و غزالی نامه، تألیف جلال الدین همایی، تهران ۱۳۴۲ صفحه ۲۱۱. و نیز اشاره مولانا که:

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و جهود

و یا گفته حافظ:

حافظ اراختم خطا گفت نگیریم بر او در بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم

هر دو ناظر به همین نکته هستند. و نیز حکیم اروپائی شووان نکته فوق را دقیقاً مورد توجه قرار داده است رجوع شود به:

Schoun, F: Impossible Convergence, in: Studies in Comparative Religion
Vol. I No.4, 1967 p. 146.

است،^۱ اثر اینگونه افکار بر عمل و رفتار جوامع انسانی و بطور خلاصه بر تربیت انسانها به شدت قابل تأمل است. از نظر تربیت، حکم کردن به نسیی بودن همه ارزشهای انسانی یعنی انکاز فضائل و کمالاتی که انسان می تواند در خود به پروراند، و درست بهمین علت است که با پیدایش افکار نسبیست گرائی، مفهوم کمال و فضائل انسانی اعتبار خود را در مغرب زمین از دست داده اند.^۲

در اینجا نخست اثر اینگونه افکار در زمینه علوم و بالمال اثر آنها بر عمل و رفتار عالمان مورد بحث واقع می شود و آنگاه به تأثیر اینگونه افکار بر رفتار و اخلاقیات عامه مردم می پردازیم:

هدف علم که در آغاز نهضت رنسانس کشف حقیقت - بمعنی مطلق کلمه - بود بتدریج تبدیل به کشف حقایق یعنی شناخت علل و روابط اشیاء و امور از نظر گاهی مادی شد و بالاخره نفع مادی حاصل از اکتشافات و اختراعات علمی، هدف اصلی این کوشش بشری شد و امروزه با توسعه افکار جدید و پیدایش «نظریه علم»،^۳ ادعا می شود که اصولاً علم نسبت به ارزشها بی طرف و حالتی ختنی دارد. گذشته از اینکه این بیان و پایگاه موزد دفاع دانشمندان امروزی خود ارزشی است، اما عملاً حاصل این افکار این بوده است که بین علم و فضیلت شکاف ایجاد شده است. عالم متخصص است و هدفش شناخت اشیاء و امور به صورت محدود خود و کاری به کمال ندارد. نتیجه این نظر گاه این می شود که عالمی که نخست پادیدی انسان گرایانه و شاید به علت انسان دوستی و بمنظور ایجاد وسائل رفاه برای انسانها به مطالعات و تحقیقات علمی می پردازد، سلاحها و وسائلی را با آگاهی کامل از خطری که اینگونه وسائل دارند اختراع می کند که نه تنها استفاده از همه آنها به نابدی نوع بشر منجر می شود، بلکه امکان حیات را برای مدت زمانی در سطح کره زمین از بین می برد. ممکن است ادعا شود که فلان نظام اجتماعی است که از علم چنین سوء استفاده کرده است و حاصل اختراعات دانشمندان را به قصد جنگ و نابودی انسانها بکار برده است. اما این ادعایی اساسی است، چون اولاً ما هیچ نظام اجتماعی و اداری و سیاسی را در جهان کنونی نمی شناسیم که از اینهمه سلاحهای مخرب استفاده نکرده باشد و یا روز بروز با صرف نیرو و پول و کار مردم جامعه خود، در پی افزایش این سلاحها نباشد. ثانیاً فراموش نباید کرد که اختراع و ساختن يك بمب میکربنی و یا فلان موشک ضد هوایی و صدها سلاح و جنگک افزار مهیب دیگر حاصل دست و فکر مردم عامی کوچه و بازار نیست، بلکه حاصل فکر بکر دانشمندان و متخصصانی است که با

۱ - رجوع شود به: فرید هوف شروان: تناقضات مکتب اصالت نسبیست، ترجمه غلامرضا اعوانی و هادی شریفی، نشریه جاویدان خرد، سال اول، شماره دوم، تهران ۱۳۵۴، صفحه ۱۱-۳.
۲ - اخیراً هدارد بوس دانشمند روان کانسویسی پس از سفر و اقامتی طولانی در هند به نوشتن کتابی در مورد مشاهدات و تجربیاتش در هند می پردازد. وی در این نوشته به این نکته اشاره می کند که در اروپای امروز و دنیای متجدد غرب بطور کلی دیگر اثری از انسان کامل و پسا مفهوم کمال نیست. رجوع شود به:

Boss, Medrd: Indienfahrt eines Psychiaters, Freiburg/Basel/Wien 1959

o Theory of Knowledge

علم به قدرت تخریبی و مهلکه اینگونه وسائل به ساخت آنها دست زده‌اند. ۱ ممکن است گفته شود که عالم، علم خود را در اختیار صاحبان زور و پول قرار داده است و بسوا ابرادی وارد نیست، اما درست همین نکته مورد نظر است یعنی علمی که فضیلت و کمال را به کناری می‌گذارد، بالمال بجای اینکه به انسان واقعاً خدمت کند، وسائل نابودی و انهدام او را فراهم می‌سازد. قصد ما از طرح این سؤال انتقاد از جنبه غیر انسانی و ضد اخلاقی توسعه سلاحهای مهلک نیست، بلکه نشان دادن این واقعیت است که کنار گذاشتن فضیلت و کمالات انسانی از علم و عالم، موجب شده است که امروزه آنگونه علمی توسعه پیدا کند و چنان عالمی پرورده شود که احتمالاً نفع وجودی آنها از ضررشان کمتر است و به این ترتیب مشاهده می‌شود که توسعه مکاتب فکری اصالت نسبیست، گرچه ممکن است با احساسات و هوای و هوس متفکران متحد که نوعی آزادی فکری را بدون در نظر گرفتن عواقب آن می‌پسندند، سازگار باشد، ضایعات و مشکلاتی در زندگی فردی و اجتماعی بشر امروزی به وجود آورده‌اند که بسادگی قابل جبران و رفع نیستند.

وقتی با توجه به نکته‌ای که گذشت به سنت فکری و فلسفی جامعه خود نظر می‌کنیم می‌بینیم که بزرگان فکر و اندیشه جامعه ما اصولاً در ادراک حاصل از حواس و در آنچه تفکر محض و استدلال و عقل جزوی میتواند درک کند، امکان اشتباه و خطا می‌دیدند، چون حواس و فکر بشر محدود و مقید است و همین محدودیت و قید است که آدمی را بسوی نسبیست می‌کشاند و قبول نسبیست یعنی اسیر شدن در زندان محدود فکر و حواس و در نتیجه بستن راه تعالی از من و نفس بشری. مولوی در داستان یبلی که در تاریکی ایستاده است این نکته دقیق را چنین بیان میکند:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| پیلی اندر خانه تاریک بود | عرضه را آورده بودندش هنود |
| از برای دیدنش مردم بسی | اندر آن ظلمت همی شد هرکسی |
| دیدنش با چشم چون ممکن نبود | اندر آن تاریکی کف می‌بسود |
| آن یکی را کف بخرطوم او فتاد | گفت همچون ناودانست این نهاد |
| آن یکی را دست بر گوشش رسید | آن برو چون باد بیزن شد پدید |
| آن یکی را کف چو برپایش بسود | گفت شکل پیل دیدم چون عمود |
| آن یکی بر پشت او بنهاد دست | گفت خود این پیل چون تختی بدست |
| هم چنین هر یک بجزوی که رسید | فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید |
| از نظر گه گفتشان شد مختلف | آن یکی دالش لقب داد این الف |
| در کف هر کس اگر شمعی بسدی | اختلاف از گفتشان بیرون شدی |
| چشم حس همچون کف دستت و بس | نیست کف را بر همه او دسترس |
| چشم دریا دیگرست و کف دگر | کف بهل وز دیده دریا نگر |

۱- طبق گزارشی که در روزنامه کیهان شماره ۹۸۲۴ مورخ چهارشنبه ۱۱ فروردین ۲۵۳۵ درج شده بود نیمی از دانشمندان مهارت و تجربه و علم خود را صرف تحقیق و مطالعه ساختن جنگ افزارهای مرگبار جدید می‌کنند

و نیز امام محقق محمد غزالی به همین نکته توجه دارد، وقتی که در طلب حقیقت به بررسی امکان رسیدن به علم یقینی از طریق فکر و حواس می پردازد، بگفته وی: «پس با جد و جهد تمام شروع بفکر و اندیشه در محسوسات و ضروریات کردم تا بینم ممکن است در این باره هم شك و شبهه ای داشته باشم، در طول تشکیک باینجا رسیدم که در محسوسات هم جای شك و تردید است و این جنس دریافته ها نیز برای نفس من آرام بخش و اطمینان آور نیست و چگونه می توان به محسوسات اعتماد نمود، در صورتیکه نیرومندترین حواس ما که حاسه بینائی است، خطا می کند، چنانکه تو بسایه نگاه می کنی و آنرا واقف و ساکن می پنداری و بسکون آن حکم می کنی، سپس با تجربه و مشاهده بعد از ساعتی در کم می کنی که آن متحرک است و حرکت تدریجی دارد....» و بالاخره غزالی پژوهشگر در راه تحقیق اصیل و آموزنده خویش به چنین سئوالی می رسد: «آیا تو نمی بینی که در خواب باموری اعتقاد پیدا می کنی و برای آنها ثبات و استقرار و وجودی تصور می نمائی و پس از اینکه بیدار شدی در می یابی که حقیقت خارجی نداشته و آن پندارها و تصورات را حقیقت و اصلی بوده است، پس نکند تمام معتقدات و معلومات حسی یا عقلی تو در بیداری فقط نسبت به اموری که در خواب می بینی حق و حقیقتی داشته و نسبت به حقایق و احکام حاکم بالاتر از عقل و نشئه دیگر، خواب و خیالی بیش نباشد و وقتی آن نشئه و حالت حاصل آمد یقین خواهی کرد همه آن چیزهایی که حقیقت می پنداشتی پندارهای بی حاصلی بیش نبوده است.»^۱

نتیجه حاصل از بیان مثالهای فوق اینکه در مغرب زمین بعد از رنسانس افکار و عقایدی که بر اصالت نسبیّت حکم می کردند به این علت که این افکار محدود و مقید هستند، مقبول واقع شدند در حالیکه در مشرق زمین در رابطه با حیات داشتن سنت فکری و فلسفی ای که از معنویت و حقیقت فاصله نگرفته است، افکار نسبیّت گرایانه جایی و وزنی نداشته اند. اما اثر قبول این افکار در مغرب زمین این بوده است که نوعی هرج و مرج فکری در جوامع صنعتی متجدد شیوع یافته است^۲ که سلسله مراتب و نظام ارزشها را بهم ریخته و با پیدایش آشفتگی و بهم ریختن نظام ارزشها، رفتار انسانها هم حدود معقول آزادی را شکسته اند و به افراط و لجام گسیختگی و بی بندوباری متمایل شده اند. اگر عالم امروزی پرورش سجایای اخلاقی و فضایل معنوی را در خود ضرور نمی داند، به این علت است که افکاری که بر اصالت انسان با همه محدودیتها و معایب و اصالت نسبیّت استوارند در تمدن مغرب زمین بدانسان فضای

۱ - اعترافات امام محمد غزالی، ترجمه زین الدین کیانی نژاد، تهران ۱۳۴۹ صفحه ۴۶-۴۷
 ۲ - دیلتی (Dilthey) فیلسوف و مربی شهیر آلمانی در نقد مکاتب اصالت نسبیّت و بخصوص جهان بینی تاریخی (Historische Weltanschauung) یادآور می شود که قبول نسبیّت در همه آنچه که فکر بشر قادر به ادراک آنست، حرف آخر پیروان این مکتب است. بعقیده آنان همه چیز در حرکت است و تغییر و هیچ چیز ثابت و یابرجا نیست.... دیلتی پس از بیان این مطلب با لحنی انتقادی می پرسد، پس بچه وسیله ممکن است هرج و مرج حاصل از این عقیده پیروان مکتب جهان بینی تاریخی را مرتفع کرد. رجوع شود به،

Brezinka, W.: Erziehung als Lebenshilfe, Wien 1965, S. 107

فکر و عمل و رفتار را آلوده و مکدر کرده‌اند که دیگر جایی برای جهان‌بینی‌های سنتی که راه کمال و تعالی را به انسان عرضه میکنند باقی نگذاشته‌اند، حاصل این نگرش در مغرب-زمین توسعه علم و تکنولوژی جدید به صورتی است که عملاً حیثیت و اهمیت انسان را نابود کرده و وی را به بهانه «پیشرفت» و «تکامل» به تلاشی بی‌انتهایی در جهت توسعه کمی زندگی کشانده و به مصرف تولیدات صنعتی که مدام حواشی ساختگی برای انسان خلق میکنند، معتاد کرده است.

و بدینسان افکاری که بر اصالت انسان تأکید می‌کردند اساس فضائل و سجایای معنوی که در حقیقت انسانیت انسان را تشکیل می‌دهند، متزلزل کرده، و نیروی مقاومت درونی او را در برابر انگیزش‌های جهان بیرون از وی تضعیف و آنگاه او را در بازار آشفته افکار و عقاید متضاد و سودگرایانه جهان متجدد رها کرده‌اند. به زبان خلاصه انسانی که روزی خود را اصل و «معیار» قضاوت در مورد خودش می‌دانست، امروز حکم آلت و وسیله‌ای پیدا کرده است که در تشکیلات وسیع و پیچیده صنعتی و اداری جهان امروز تنها ارزش کاربردی و عملی دارد، و بدرستی نمی‌داند برای چه زندگی می‌کند، و به کجا برده می‌شود. این نکته را هم نباید فراموش کرد که انسان متجدد با همه تلاشی که مصروف کرده است بجزیی بیشتر از افزایش کمی وسائل زندگی نرسیده است، اما برای آنچه هم که بدست آورده است قیمت کمی نمی‌پردازد!

در جوامع صنعتی مغرب‌زمین، ثباتی که در سایه وجود ارزشهای ثابت معنوی، قرن‌ها در فکر و عمل مردم و در نتیجه رفتار گروهی و اجتماعی آنان وجود داشت با پیدایش افکار جدید به تدریج از بین رفت، در نظام ارزش‌آشفنگی و اختلال بروز کرد و نوعی هرج و مرج فکری و رفتاری در بین مردم و در سطح جامعه آشکار شد. اثرات سوء تربیتی حاصل از این نظرگاه در جوامع متجدد غیر قابل انکار است. چه هر نوع هدف و فلسفه تربیتی بعلت تفرقه و تضاد شدید حاکم بر افکار و عقاید و رفتار مردم عملاً در جوامع صنعتی متجدد بی-حاصل و غیر قابل تحقق است، این گفته کارل راجرز در مورد فقدان هدف و معنی در جوامع متجدد کاملاً بجاست که: «محققاً درد زمان ما فقدان هدف، فقدان معنی و فقدان تعهد از سوی افراد جامعه است»^۱.

حاصل کلام آنکه تحولاتی که در مغرب‌زمین بعد از رنسانس انسان را از معنویت و خداوند جدا کرده و برای وی اصالت قائل شدند، طبیعتاً اصالت نسبیّت را در رفتار و فکر انسان پذیرفتند، و همین امر، از نظرگاه تربیت انسان را بسا دو مشکل اساسی و غیر قابل حل روبرو کرد: نخست اینکه مفهوم کمال و فضائل و سجایای اخلاقی که انسان در رابطه با کمال مطلق خداوند می‌توانست در خود تحقق بخشد، اعتبار خود را در عمل از دست داد، علم از فضیلت جدا شد و عالم به صرف داشتن علم و تخصص، شهرت و معروفیت یباقت بدون اینکه ضرور بدانند در پی کمال برود و یا حداقل سجایا و صفات اخلاقی و معنوی را در خود پرورش

1- Values in Education, ed. by M. Belock, O.R. Bontragers, Dubuque, Iowa, 1966, p. V.

دهد. بی‌اهمیت شدن نقش معلم در تربیت امروز مغرب‌زمین و تلاش برای استفاده از وسائیل سمعی و بصری یا تکنولوژی آموزش به منظور جایگزینی معلم با نکته‌ای که شرح آن رفت بی‌ارتباط نیست.^۱ اما اگر از نظر گاهی اجتماعی به مساله مورد بحث توجه شود در می‌یابیم که وقتی در دانشمندان و متفکران جامعه که معمولاً به عنوان سرمشق و نمونه بر رفتار و کردار جوانان و عامه مردم تأثیر می‌گذارند، اثر کمال از بین برود، رفتار و اخلاق اجتماعی و گروهی بطرف حد متوسط و ابتدال گرایش می‌یابد. به همین علت است که امروز می‌بینیم چه در علم و چه در عمل حد متوسط و رفتار و ارزشهای عامه پسند همه جا شیوع پیدا کرده است.

دوم اینکه این يك واقعیت روانی و تربیتی است که انسان‌ها چه بصورت فردی و چه جمعی با داشتن آرمانهای عالی، اهداف بزرگی که از محدوده مسائل عادی و روزمره فراتر رود^۲ و بالاخره در سایه میل و کشش درونی بسوی کمال است که همه نیروی خود را بکار می‌اندازند و از همه امکانات وجودی خویش استفاده می‌کنند. تاریخ نمونه‌های بسیاری از این واقعیت حیات انسانی در بردارد که در اینجا لزومی به تکرار آنها نیست. ولی وقتی در جامعه‌ای آرمانهای بزرگ تبدیل به برآوردن حوائج روزمره می‌شوند، نوعی انحطاط و سیر قهقرائی در جامعه آشکار می‌شود. و شاید برای جلوگیری از همین انحطاط اجتماعی بود که در جوامع سنتی همیشه رسیدن به کمال به صورت نیروی محرک و انگیزه طبیعی اعمال و رفتار انسانها بسوی هدفی متعالی مورد اعتنا بود. در اینگونه جوامع همیشه دو نمونه و سرمشق زنده تربیتی رفتار جوانان و عامه مردم را که معمولاً صورت پذیر و مقلد هستند شکل و جهت می‌دادند. یکی از این سرمشق‌ها انسانهای کامل معنوی و بگفته مولوی از هستی و یا ذات هستی بهره‌گرفته بودند و دیگری قهرمانان ملی و میهنی که اینان نیز معمولاً از صفاتی مثل جوانمردی، فداکاری، شجاعت و گذشت بحد کمال بهره‌ای داشتند. و از آنجا که معنویت و کمال و فضائل

۱- اگر آدمی با دقت سیر افکار و عقاید متفکران تربیتی غربی را دنبال کند، بخوبی متوجه می‌شود که بتدریج که بین علم و فضیلت فاصله و شکاف ایجاد می‌شود، جنبه شخصی و انسانی تربیت و نیز نقش اساسی معلم، اهمیت خود را از دست می‌دهند. در تفکرات افرادی مثل کمونیوس و پستالوتسی و هر بارت معلم و نقش شخصی و اخلاقی او در جریان تربیت جای مهمی دارد. در حالیکه امروزه در مغرب زمین تمام کوشش‌های آموزشی مصروف این است که نوعی مکانیسم یادگیری کشف و مورد بهره‌برداری قرار گیرد که در آن نیاز به معلم و جنبه شخصی کار از کمتر باشد یا اصلاً احساس نشود. در رابطه با اینگونه تفکرات است که در جوامع صنعتی امروز تکنولوژی آموزشی و استفاده از وسائیل صنعتی و ماشینی که فقط جریانی یکطرفه و تحمیلی در آموزش برقرار می‌کنند، اینقدر مورد توجه و اعتناست.

۲- ایلچ متفکر معروف از نقطه نظر خودش از روال تربیت در جوامع متعدد به این علت ایراد می‌گیرد که این نوع تربیت نیروی امید را در انسان تبدیل به انتظار کرده است، انتظاری که معمولاً از محدوده تنگ امروز و فردا و حوائج عادی زندگی روزمره فراتر نمی‌رود.

Illich, Ivan: Deschooling Society, Newyork 1970

رجوع شود به؛

و صفات انسانی تمام شدنی و محدود نیستند، این سیرکمال طلبی و قهرمان دوستی انسانها در جهت مطلوب می افتاد و به صورت طبیعی ارضاء می شد. اما در جوامع متجدد صنعتی تمایل طبیعی انسانها به کمال طلبی به علت فقدان سرمشق و نمونه کامل و زنده و باز به علت فقدان توازن و تعادل بین جنبه های کمّی و کیفی و یا مادی و معنوی وجود آدمی، در جهت منحرف افزایش وسائل زندگی مادی و باصطلاح پیشرفت و توسعه اقتصادی سوق داده شده است. و نیز میل جوانان به قهرمانی و قهرمان دوستی هم بصورت کاملاً ناقص خود در قهرمانان لحظه ای و یا الگوهای فاقد روح واقعی قهرمانی که در جامعه امروز فراوانند، ارضاء می شود. کودکان و جوانان معمولاً با قهرمانان در فیلم ها و کتابها آشنا می شوند، ولی در متن زندگی و در عمل از قهرمانان واقعی اثری نیست. گوئی لازمه آنچه امروز پیشرفت و ترقی نامیده می شود، فقط حفظ صورت ظاهر هر چیز است.

این نکته دقیق تربیتی هم نباید فراموش کرد که قهرمانانی که در فیلم ها و روزنامه ها و کتابها آشکار می شوند، فقط حالت و صفت قهرمانی را نشان میدهند و به نمایش میگذارند ولی در عمل و زندگی شخصی و خصوصی آنها اثری از قهرمانی نیست، در نتیجه وقتی کودکان و نوجوانان که هنرپیشه ای را روزی در لباس قهرمانی دیده اند و حالت قهرمانی به نمایش گذاشته وی را پسندیده اند، و بخلط وی را با قهرمان اصلی و واقعی یکی می دانند، بطریقی با زندگی خصوصی و شخصی این قهرمانان فیلمی و سینمایی آشنا می شوند و در می یابند که همه آن صفات و حالات قهرمانی که دیده اند نمایشی بیش نبوده است، با نوعی تضاد و کشمکش درونی روبرو می شوند و چه بسا که می پندارند قهرمانان واقعی گذشته هم چنین کسانی بوده اند.

و به این ترتیب است که وقتی جامعه ای از افراد کامل و معنوی و قهرمانان اصیل که سرمشق مطلوب رفتار و کردار کودکان و جوانان بودند، تهی می شود، افراد متوسط و عامه مردم قادر نخواهند بود نمونه و سرمشق ارزنده ای برای نسل جوان باشند و وقتی جامعه به این مرحله از انحاط رسید که همه چیز در آن در حد متوسط و عامه پسند مطلوب بود، بتدریج خوبی و زیبایی و حقیقت هم اعتبار خود را در ذهن مردم به عنوان ارزشهای کلی و جهانی از دست می دهند. خواست و پسند اکثریت مردم، خواه خوب و زیبا و خواه بد و زشت، ضابطه و ملاک اخلاق و رفتار می شود. هرج و مرج و آشفتگی که ما در جوامع متجدد امروز، در زمینه هنر، روابط خانوادگی و مسائل جنسی، روابط نسلها با هم و بالاخره در ارزشها و هدفهای زندگی فردی و جمعی می بینیم، نمونه ای از واقعیتی است که شرح آن گذشت.

اکنون، با توجه بانچه گذشت اگر غایت و روال تربیت را در جامعه سنتی ایران قبل از ورود افکار و عقاید امروزی در نظر بگیریم، به دو نکته بر می خوریم که از اهمیت بسیار برخوردار است:

نخست اینکه همیشه در سایه معنویتی که بر این جامعه حاکم بوده است بین علم و عالم و فضائل و سنجایی اخلاقی و معنوی وی فاصله نبوده است. در نتیجه عالمی که از سجايا و فضائل معنوی بی بهره بوده در جامعه و بین مردم جایی نداشته است و یا علمی که ریشه فضائل انسانی را متزلزل می کرده است، مقبول نمی افتاده است.

نکته دوم اینکه کل وجود و رفتار عالم و معلم در تربیت شاگردانش موثر بوده است نه فقط علم و آموزش او، و این خود به بیان دیگری نشان دهنده وحدتی است که در همه زندگی و از جمله در کوشش‌هایی که انسانها آنها را تربیت یا علم و یا اخلاق می‌نامند، وجود داشته است.

محتماً خواننده دقیق مطالب بالا در خواهد یافت که قصد از بیان مشکلات تربیتی حاصل از برخورد شیوه زندگی و تربیت سنتی جامعه ما با طرز تفکر و شیوه زندگی مغرب‌زمین، صرف انتقاد از طرز فکر و نگرش معمول در مغرب زمین در مورد مسائل تربیتی نبوده است، بلکه قصد ما از بیان آنچه گذشت تصریح دو واقعیت اساسی است که در حال حاضر با آن روبرو هستیم، و آگاهی و توجه به همین دو واقعیت است که در انتخاب راهی که تربیت در جامعه ما باید دنبال کند میتواند اثر بسزائی داشته باشد:

یک واقعیت این است که تمدن مغرب زمین که در اساس دنیوی و مادی است در سطح جهانی و بالمال جامعه ما نفوذ کرده است. در این تمدن تکنولوژی در مفهوم وسیع کلمه در مقیاسی توسعه یافته است که عملاً بر زندگی افراد جامعه مسلط شده و قدرت مقاومت و تصمیم‌گیری را از آنان سلب کرده است، «صنعتی بودن» که مشخصه این گونه جوامع است خود گویای این واقعیت است. در مجموع نقش انسان در این توسعه بی رویه صنعت و علم نقش وسیله‌ای و ابزار است. در تربیت هم بالمال همه کوشش‌ها و صرف نیرو و پول به این منظور است که آدمها طوری آموزش ببینند تا آنان بتوانند خود را با اوضاع و احوال زندگی در یک جامعه صنعتی منطبق کنند، یعنی نقش انسانها نقشی غیر فعال و پذیرنده است. و از آنجا که تخصص در تمدن متجدد بصورت خارق‌العاده‌ای گسترش و اهمیت یافته است و در آموزش تخصصی جزئی از انسان مورد نظر است و نه کل وجود او، بین تربیت و زندگی و شغل شکاف وجدائی حاصل شده است و در حقیقت هر جا صحبت از تربیت به میان می‌آید معمولاً «آموزش» آنها در مفهومی بسیار محدود مورد نظر است. و بالاخره چون تمدن صنعتی جدید در بنیان مادی و انسانی است بروز اختلاف و تشتت و تضاد در زمینه افکار و عقاید و کردار و رفتار آدمی در حوزه این تمدن اجتناب ناپذیر است و در نتیجه آن، انشعاب در فرهنگ و زندگی پیدا می‌شود، و رسیدن به وحدت فرهنگی را غیر ممکن می‌سازد. در این اوضاع و احوال طبیعتاً یافتن و دنبال کردن راهی هم‌آهنگ که منتهی به هدف و مقصودی در خور انسان بسا در نظر گرفتن همه امکانات وجودیش باشد بعید بنظر می‌رسد، اگر بخواهیم خوش بین باشیم و نگوئیم که غیر ممکن است.

واقعیت دیگر این است که تمدن مغرب زمین با همه ظواهرش که مختصراً بدان اشاره رفت، چندگاهی است که بسوی فرهنگ و جامعه ما که در اساس سنتی و معنوی است هجوم آورده است. در این هجوم همه بنیان‌های زندگی فردی و اجتماعی جامعه ما زیر پرده فریب دهنده «پیشرفت و ترقی و تغییر و تحول» خرد و نابود می‌شود. و اشکال اساسی در همین نکته است. مردم جامعه ما به علت عدم استشعار عادت کرده‌اند هر چه طرز تفکر متجدد با خود

می‌آورد، بدلیل ناصواب «امروزی بودن» بسادگی می‌پذیرند حتی اگر آنچه امروزی و نو است، جنبه‌های خوب و پرازش زندگی فردی و جمعی آنان را نابود کند. اینرا هم می‌دانیم که تمدن جدید مغرب زمین بیشتر در جهت توسعه وسائل زندگی پیشرفته است و این افزایش وسائل زندگی مادی به این علت که با شناخت راستین حوائج و امکانات انسان و کشف و پرورش جنبه‌معنوی وجود وی همراه و هم‌آهنگ نبوده است، به قیمت فراموش کردن هدف و معنی زندگی انسانها تمام شده، و در نتیجه انسان متجدد در زنجیر حوائج و خواستهائی که مدام بصورت مصنوعی برایش خلق میکنند، اسیر شده و استقلال درونی خود را اذ دست داده است. از طرفی تجربیاتی که ما در فرهنگ خود از انسان و حوائج و تربیت او داریم بما می‌آموزد که انسان را نباید با حوائج مادی و جسمیش یکی دانست و حوزه تربیت انسان وسیع‌تر از آنست که بتوان وی را فقط برای انطباق با این خواست اجتماعی و یا آن نیاز فردی پرورد. انسان مثل همیشه در برابر کل جهان هستی و مراتب و امکانات وجود قرار گرفته است. ضایع گذاشتن هر مرتبه از وجود آدمی نسبت به اهمیت و مقامی که آن مرتبه از وجود در کل زندگی انسان دارد، ممکن است به قیمت سنگین و غیر قابل جبرانی برای انسان تمام شود. به زبان خلاصه تجربیاتی که ما در شیوه تفکر سنتی خود از انسان و تربیت وی و وحدتی که در کل فرهنگ وجود داشت کسب کرده‌ایم می‌تواند ما را درگیر و دار زندگی امروز مفید افتد. این راهم نباید فراموش کرد که بسیاری از متفکرین در مسائل انسانی و تربیتی به این نکته متوجه شده‌اند که اولاً قبول تغییر و تحول و پیشرفت به عنوان امور مطلوب و بدون توجه به مشکلات و خطراتی که می‌توانند بدنبال بیاورند، چندان عاقلانه بنظر نمی‌رسد و ثانیاً جامعه برای سلامت و ادامه خود به نوعی ثبات و تداوم نیاز دارد، و تجربیاتی که جوامع سنتی در زمینه تربیت و بخصوص تربیت در خانواده در طول قرن‌ها اندوخته‌اند ممکن است راه‌گشای بسیاری از مشکلات تربیتی خانواده‌ها و جوامع صنعتی متجدد باشند.¹

و اگر ما هم از تجربیات گذشتگان آگاهی یابیم و در این برخوردی که با تمدن مغرب زمین داریم از روی استشعار به انتخاب و پذیرش متناسب بپردازیم، و حدودی معقول برای توسعه و پیشرفت مادی در نظر بگیریم ممکن است نه تنها راه صوابی برای جامعه خود در نظر گرفته باشیم، بلکه آگاهی بیشتر ما از تجربیات گذشتگان و تربیت سنتی متداول در این جامعه و آگاهی واقعی از مسائل و مشکلات زندگی و تربیت در مغرب زمین و کوشش از روی خلوص و اعتقاد در این راه، ممکن است در آینده منشأ اثری جهانی شود. فراموش نباید کرد که راه تربیت در جامعه امروز ایران چون راهی که از گذرگاهی کوهستانی و تنگ می‌گذرد خطیر و خطرناک است، از این گذرگاه هم می‌توان به اوج رفیع کمال انسانی که به روشنائی و اشراق و حقیقت می‌پیوندد و چون قله کوههای بلند بر اطراف و پستی‌ها ناظر و خود متعالی است دست یافت و هم ممکن است با شتاب به دره فریبنده ظواهر زندگی متجدد که در تاریکی غروب فرورفته است سرازیر شد و بی‌هدف به تلاشی که فرجامش نامعلوم است ادامه داد.

هادی شریفی

1) Goldsmith, Edward: Education: What for in. PHP, Vol. 6 No. 12, 1975. pp. 2-18